**بسم الله الرحمن الرحیم [[1]](#footnote-1)**

**آیا جعل منصب قضا برای مجتهد انسدادی شده است یا نه؟**

گفتیم بعضی به دو فقره از مقبولۀ عمر بن حنظله تمسک کرده‌اند و گفته‌اند جعل منصب قضا برای مجتهد انسدادی نشده است. محقق خراسانی این دو فقره را مطرح می‌کنند، توضیحی هم ذکر می‌کنند و این دو فقره را می‌خواهند توجیه کنند به صورتی که مانع از جعل منصب قضا برای محتهد انسدادی نباشد.

**فقرۀ اول:** «يَنْظُرَانِ إِلَى مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا»، مستدل می‌گوید طبق این فقره امام علیه السلام می‌فرمایند نزاع کنندگان به چنین شخصیتی مراجعه کنند و اختلافشان را پیش او ببرند ما او را قاضی قرار داده‌ایم، این شخص کیست؟ شخصی است که عارف به احکام ائمه باشد، مجتهد انسدادی حکمی، عارف به احکام ائمه نیست چون حسب فرض او باب علم به احکام ائمه علیهم السلام منسد است، پس او عارف نیست، منصب قضا برای عارف به احکام جعل شده است.

محقق خراسانی دو توجیه در این فقره اشاره می‌کنند، البته توجیه اول را قبول نمی‌کنند.

**توجیه اول:** گفته شود هر چند ظاهر جمله شامل مجتهد انسدادی نمی‌شود ولی با تمسک به اجماع مرکب بگوییم منصب قضا برای مجتهد انسدادی هم جعل شده است با این توضیح که در تصدی منصب قضا دو قول بیشتر نداریم، یک قول می‌گوید برای مجتهد ثابت است مطلقا چه انسدادی و چه انفتاحی، قول دوم می‌گوید مطلقا منصب قضا برای مجتهد ثابت نیست و فقط برای معصوم علیه السلام است. حالا ما قول سومی را ابداع کنیم که قول به تفصیل است، بگوییم برای مجتهد انفتاحی ثابت است و برای انسدادی ثابت نیست، این می‌شود احداث قول سوم، لذا بگوییم که به اجماع مرکب برای مجتهد انسدادی هم منصب قضا ثابت است و با این اجماع مرکب مخالفت نکنیم.

این توجیه را محقق خراسانی قبول نمی‌کنند و خلاصۀ مطالبی که در موارد مختلف دارند این است که اجماع مرکب یا عدم جواز قول سوم، اگر برگردد به قول به عدم الفصل که یک نوع اجماع بسیط می‌شود، این حجت است به این معنا که قول اول تصریح کند این حکم جعل منصب از آنِ انفتاحی است و انسدادی و تفصیل را نفی کند، قول دوم هم بگوید منصب قضا ثابت است برای معصوم علیه السلام، نه برای انسدادی ثابت است و نه برای انفتاحی، اینجا هر دو قول متفقند بر عدم الفصل یعنی اجماع داریم بر عدم الفصل. اینجا محقق خراسانی می‌فرمایند احداث قول سوم مشکل دارد. ولی اگر از اطلاق می‌خواهیم استفاده کنیم که ما قائل به فصل ندارم یعنی عدم القول بالفصل است نه القول بعدم الفصل و عدم القول بالفصل نمی‌تواند یک حجت و یک دلیل باشد. لذا این توجیه را قبول نمی‌کنند.

**توجیه دوم:** ادعا کنیم خود جملۀ «و عرف احکامنا» شامل مجتهد انسدادی حکمی هم می‌شود چنانچه شامل می‌شود مجتهد انفتاحی را. توضیحش این است که کلمۀ «احکامنا» هر چند جمع مضاف است و ظهور در عموم و استغراق دارد یعنی جعل منصب شده برای کسی که بشناسد همۀ احکام ائمه علیهم السلام را الا اینکه این خطاب مثل سایر خطابات ملقات به عرف است، عرف مخاطب به این خطاب شرعی است و عرفا اگر کسی کمیت معتنابهی را از احکام شرعی عالم باشد، عارف به احکام بر او صدق می‌کند. مجتهد انسدادی هر چند قائل است باب علم و علمی به احکام شرعی منسد است ولی شکی نیست مجتهد انسدادی هم به کمیت معتنابهی از احکام شرعی عالم است.

ببینید جمله‌ای از احکام شرعی خبر متواتر مفید قطع بر آن داریم، جمله‌ای از احکام شرعی به ضرورت اسلام ثابت است که باز مفید قطع است، قسمتی از احکام شرعی خبر واحد محفوف به قرائن قطعی داریم، جمله‌ای از احکام شرعی اجماعات قاطع بر آنها داریم که نازل منزلۀ ضرورت حساب می‌شود. این مجموعه‌ها کمیت معتنابهی را از احکام شرعی برای انسدادی هم اثبات می‌کنند لذا بر انسدادی هم صدق می‌کند عارف به کمیت معتنابه از احکام شرعی، لذا از این منظر گفته شود «و عرف احکامنا» شامل مجتهد انسدادی هم می‌شود لذا جعل منصب قضا طبق مقبولۀ عمر بن حنظله برای او هم شده است. این توجیه دوم که ظاهرا محقق خراسانی آن را قبول دارند.

**فقرۀ دوم:** از روایت که گفته شده است در بادی امر دلالت می‎‌کند برای مجتهد انسدادی منصب قضا جعل نشده است این فقره است که امام می‌فرمایند: «فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا بِحُكْمِ اللَّهِ اسْتَخَفَّ وَ عَلَيْنَا رَدَّ » این جمله ظهور در این دارد که آنگاه که قاضی و حاکم شرع به حکم ما ائمه علیهم السلام حکم کرد، قبولش واجب است. بنابراین حکم قاضی هر وقت که احراز شد که قاضی وقتی «حکمتُ» می‌گوید برای فصل خصومت حکم ائمه علیهم السلام را دارد بیان می‌کند قضائش نافذ است و حق رد نداریم. مجتهد انسدادی حکمی، احکامی را که انشاء می‌کند منشأش ظن مطلق اوست و الا باب علم و علمی و ظن معتبر را به احکام شرعی منسد می‌داند، لذا نسبت به قاضی انسدادی «حکم بحکمنا» معلوم نیست. چون «حکم بحکمنا» این موضوع محقق نیست، قاضی شک دارد آیا حکم بحکمهم ام لا؟ با شک در این موضوع حکمش نافذ نیست لذا حق قضاوت ندارد منصب قضا برای او جعل نشده است.

محقق خراسانی این فقره را هم می‌خواهند توجیه کنند می‌فرمایند در جملۀ « فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا بِحُكْمِ اللَّهِ اسْتَخَفَّ وَ عَلَيْنَا رَدَّ» اینجا دو احتمال وجود دارد:

**احتمال اول:** همین احتمالی است که مستدل گفت «اذا حکم بحکمنا» یعنی اگر حکم قاضی بر طبق احکام ائمه علیهم السلام باشد در هر مورد خاصی باید قبول شود و مجتهد انسدادی در هر موردی به حکم ائمه علیهم السلام عالم نیست تا «حکم بحکمهم» لذا جعل منصب نشده است.

**احتمال دوم:** محقق خراسانی می‌فرمایند احتمال دومی هم در این فقرۀ روایت وجود دارد و آن احتمال این است که بگوییم بای «اذا حکم بحکمنا» بای سببیت است امام علیه السلام می‌خواهند اینگونه اعلام کنند ما وقتی به قاضی حکم قضاء دادیم منصب برای او جعل کردهایم، آنگاه که به سبب حکم ما و جعل منصب این قاضی حکم کند مردم قبول نکنند گویا به ما استخفاف کرده است این بحکمنا معنایش این نیست که در هر واقعۀ خاص «حکم بحکمنا» معنایش این است که وقتی حکم کند با پشتوانۀ حکم ما و مردم قبول نکنند استخفاف به ما کرده‌اند. درست مثل مواردی که سلطان یک والی و حاکمی در فلان شهر منصوب می‌کند با نصب این والی احکام او به خاطر نصب مستند به سلطان می‌شود، هر چند سلطان از این احکام خبر نداشته باشد. بنابراین «اذا حکم بحکمنا» معنایش این است که وقتی قاضی به سبب حکم ما آمد احکامی صادر کرد نباید با این قاضی مخالفت شود.

در فقرۀ اول ما گفتیم مجتهد انسدادی مصداق «عرف احکامنا» است چون قسمت معتنابهی از احکام را می‌داند پس منصب برای او جعل شده است دیگر به موارد خاص کار نداریم حالا که منصب برای او جعل شده است به سبب جعل و حکم امام علیه السلام هر حکمی بکند این قاضی حکم امام علیه السلام حساب می‌شود و نباید مخالفت شود

محقق خراسانی می‌فرمایند از بین این دو احتمال ارجح همین احتمال دوم است که بای «بحکمنا» بای سببیت است.

**شاهد مطلب:** مردم که به قاضی مراجعه می‌کنند در بعضی از موارد جهل یا اختلاف در حکم شرعی کلی است، اختلاف دارند حبوۀ میت مال پسر بزرگتر است یا نه؟ یک مجتهد به یک صورت و مجتهد دیگر به گونۀ دیگری فتوا می‌دهند به قاضی مراجعه می‌کنند. آیا زن ار زمین ارث می‌برد یا نه؟ یکی مقلد مجتهدی است که می‌گوید ارث می‌برد و مجتهد دیگر می‌گوید ارث نمی‌برد. اختلاف دارند به قاضی مراجعه می‌کنند.

اما در غالب موارد رجوع به قاضی به خاطر شبهات موضوعی است و ربطی به حکم کلی ندارد. مثلا آیا این خانه ملک زید است یا نه؟ امام باقر علیه السلام یک حکم کلی ندارند که خانه ملک زید است نه عمرو، یا زید با عمرو در این مال شریک است یا نه، ائمه علیهم السلام در این موارد حکم خاص ندارند، هند خانم زید است یا نه، ائمه علیهم السلام در این موارد حکم خاص ندارند. قاضی در همۀ این موارد حکم می‌کند اگر بگوییم «اذا حکم بحکمنا» یعنی تک‌تک احکامش موافق با احکام ائمه علیهم السلام باشد، شبهات موضوعی خارج می‌شود در شبهات موضوعی در هر مورد خاصی که ائمه علیهم السلام حکم ندارند. لذا مضعف احتمال اول این است. اما اگر بای «بحکمنا» بای سببیت گرفتیم به خاطر نصب و حکم دادن ما به مجتهدین احکامشان را احکام ما تلقی کنید شبهات موضوعی هم به خاطر نصب و حکمی که امام علیه السلام به قاضی داده است احکام ائمه علیهم السلام با واسطه حساب می‌شود. محقق خراسانی می‌فرمایند این خود قرینه است که احتمال دوم درست است لذا با ضمیمه فقرۀ اول و دوم شامل مجتهد انسدادی هم می‌شود لذا منصب قضا برای مجتهد انسدادی هم جعل شده است. بررسی کلام محقق عراقی خواهد آمد.

1. - جلسه سی‌ و سوم – چهار‌‌‌شنبه – 12/09/1399 [↑](#footnote-ref-1)